



Research Article

A Comparative of “Self” and “the Other” in Germany by Madame de Staël and Westernization by Jalal al-Ahmad

Malahat Babayari Raveshti¹, Majid Yousefi Behzadi^{2*}

Abstract

Jalal Al-Ahmad (1923-1969) and Madame de Staël (1717-1817) are among prominent writers of Iranian and French literature respectively. Their eras were similar in numerous ways: literature, society and culture, eventually leading to a contrast between German Romanticism and French Classicism in Germany by Madame de Staël, and east and west in Westernization by Jalal al-Ahmad. Analogy is one of the common aspects of these two works. The presence of looking at “the other” in the writings of these two authors is an influential factor in the evaluation of the “self”. The main goal of this study is to examine how Pierre Brunel’s theory of law of emergence can be applied to the the ideas of Al-Ahmad and Madame de Staël. This study takes a comparative approach to the analysis of “self” and “the other” in these two books, defining the affinity and contradiction between a society that “looks” and a society that is “looked at”. Also, the factors leading to this intellectual resemblance is identified and examined.

Keywords: The Other, Law of Emergence, Jalal Al-Ahmad, Self, Madame De Staël, Analog

How to Cite:

Babayari Raveshti M, Yousefi Behzadi M., A Comparative of “Self” and “the Other” in Germany by Madame de Staël and Westernization by Jalal al-Ahmad, Journal of Comparative Literature Studies, 2023;17(65):193-206.

1. PhD Candidate in French Literature, Faculty of Literature, Humanities and Social Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Associate Professor, Faculty of, Humanities and social sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran



تطبیق خویش و دیگری در «از آلمان» اثر مادام استال و «غرب‌زدگی» آل احمد

ملاحت بابایاری روشتی^۱، مجید یوسفی بهزادی^{۲*}

چکیده

جلال آل احمد (۱۳۴۸-۱۳۰۲ ش) و مادام دو استال (۱۸۱۷-۱۷۶۶ م) در عرصه ادبیات ایران و فرانسه از نویسندگان برجسته، شمرده می‌شوند که زمانه زندگی آنها از دیدگاه‌های مختلف ادبی، اجتماعی و فرهنگی همسانی‌هایی داشته و این عامل در نهایت به تقابل رمانتیسیم آلمان و کلاسیسیسم فرانسه در «از آلمان» و غرب و شرق در «غرب‌زدگی» منجر شده است. یکی از وجوه مشترک این دو نویسنده، قیاس است. حضور پُرننگ نگاه به «دیگری» در نوشتار این دو نویسنده، عاملی تأثیرگذار در ارزیابی «خویش» است. چگونگی کاربرد نظریه پی‌یر برنونو (قانون ظهور) در القای اندیشه‌های آل احمد و مادام دو استال، هدف اصلی این پژوهش است. در این پژوهش، با تکیه بر رویکرد تطبیقی خویش و دیگری که بیانگر قرابت و تضاد میان جامعه‌ای که نگاه می‌کند و جامعه‌ای که نگاه شده است، به شرح و بیان این موضوع در این دو اثر می‌پردازیم و به این سوال پاسخ داده خواهد شد که چه عواملی، منجر به این اشتراکات فکری می‌گردد و این دو نویسنده را به هم نزدیک می‌کند.

واژگان کلیدی: دیگری، قانون ظهور، آل احمد، خویش، مادام دو استال، قیاس

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. دانشیار زبان و ادبیات فرانسه، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه و بیان مسئله

در حوضه مطالعات بینافرهنگی *مادام دو استال* Madame de Staël (۱۷۶۶-۱۸۱۷م) و *جلال آل احمد* (۱۳۰۲-۱۳۴۸ش) با نگاهی جستجوگر به «دیگری» بر اهمیت تقابل فرهنگی-اجتماعی برای شناخت «خویش» اصرار ورزیده اند. به بیان دیگر، *مادام دو استال* در «از آلمان» به کشف «دیگری» می‌پردازد و آن را برای هر شکوفایی فرهنگی (تضاد کلاسیسیسم و رمانتیسم) منبعی جوشان، تلقی می‌کند و *جلال آل احمد* در «غرب‌زدگی»، غرب را چالشی در برابر شرق، مطرح می‌کند. از این منظر، با خوانش «از آلمان» De l'Allemagne و «غرب‌زدگی» L'Occidentalite دریافتیم که تشابهات و اشتراکاتی وجود دارد که می‌تواند الگوی مناسبی برای پژوهشی تطبیقی باشد تا بتوانیم به درک اندیشه‌های مشترک آن‌ها پی ببریم. درون‌مایه هر دو اثر، تقابل فرهنگی است که در مؤلفه‌هایی مانند خویش و دیگری، مطرح می‌شود. از دیدگاه *مادام دو استال*، نگاه بیگانه، پایه و اساس هر نوع حرکتی است به سوی پیشرفت و تغییر آن نیز در موازنه میان ادبیات شمال (آلمان) و جنوب (فرانسه) توجیه می‌گردد. بنابراین، می‌توان گفت با نگارش این اثر تحلیلی، نویسنده فرانسوی، تلاش نموده است احساسات مردم فرانسه نسبت به طبیعت را در نگاه به دیگری توصیف نماید، زیرا او بر این باور است که ادبیات رمانتیک آلمان، عامل مهمی برای تحول اجتماعی است: سنت با مدرنیته در تضاد است، اگرچه موضع *مادام دو استال* در قبال ادبیات کلاسیک فرانسه، ابهام‌آمیز است ولیکن می‌توان اندیشه تحول‌گرای او را در بیان ژاک بونی موجه دانست: «از آلمان نه فقط توصیفی است بر ادبیات آلمان، بلکه نقدی بر ادبیات فرانسه و «آینده‌نگری» از ظهور ادبیات جدید در این کشور است». (Boni, 1992: 37). در «غرب‌زدگی»، *جلال آل احمد* با تقابل خویش (شرق) و دیگری (غرب) ارزش واقعی هویت فرهنگی را در مضامینی همچون بیداری و وحدت، نشان می‌دهد و بر این باور است که پیوند میان آن‌ها یکی از ارکان اصلی پیشرفت جوامع بشری است: استقلال فرهنگی با خودباوری در ارتباط است. از نگاه *آل احمد*، خودآگاهی و اراده فردی، نه تنها افراد جامعه را به یکدیگر نزدیک می‌کند، بلکه می‌تواند در رشد و بالندگی فرد در قبال جامعه مهم تلقی شود. با توجه به این نکات بر آن شدیم با بهره‌گیری از نظریه قانون ظهور La loi d'émergence پی‌یر برونول به ویژگی‌های مشترک دو نویسنده بپردازیم و نشان دهیم هم‌گرایی آن‌ها در نگاه به دیگری تا چه میزان در رشد و اعتلای ادبیات و هویت ملی، اهمیت دارد. از این رو، تلاش می‌کنیم در «از آلمان» و «غرب‌زدگی» به بررسی مؤلفه‌های خویش و دیگری، در چارچوب مطالعه‌ای تطبیقی بپردازیم. این مقاله، بر آن است با استفاده از نظریه‌ی قانون ظهور پی‌یر برونول «خویش و دیگری» به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

الف) مضامین «خویش» و «دیگری» تا چه حد در شکل‌گیری نگاه بینافرهنگی *مادام دو استال* و *آل احمد*، مهم بوده‌اند؟ ب) اشتراکات فکری *مادام دو استال* و *آل احمد* در قبال دیگری کدام‌اند؟ ج) چگونه قانون ظهور نظریه پرداز فرانسوی در مبادلات ادبی-فرهنگی کشورهای بیگانه تجلی می‌یابد؟

پیشینه تحقیق

راجع به مطالعه تطبیقی آثار *مادام دو استال* و *جلال آل احمد* از نگاه نظریه‌ی قانون ظهور «خویش و دیگری» تاکنون هیچ کار پژوهشی انجام نشده است و این پژوهش به طور کامل، کاری جدید است اما به نظر

می‌رسد که این پژوهش با رویکرد تطبیقی، نگاه مشترک به بیگانه نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. بر اساس جست‌وجوها و اطلاعات جمع‌آوری شده، آثار هر دو نویسنده به‌عنوان متون بینافرهنگی، همواره توسط پژوهشگران مورد توجه بوده است و موضوع پژوهش‌های متعددی قرار گرفته است. از نمونه این پژوهش‌ها، می‌توان به این موارد اشاره کرد: «حقوق و ادبیات: مطالعه میان رشته‌ای آثار مادام دو استال، دو سالم و دوژانلیس» (۱۳۹۶)، مقاله پژوهشی، شراره چاوشیان و مریم شریف، قلم، شماره ۲۶. «انعکاس مضمون بیگانه و تفاوت در کتاب از آلمان خانم استال و غربزدگی آل احمد» (۱۳۸۸)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مهناز حیدریپور، دانشگاه اصفهان. «خوانشی نو از غربزدگی جلال آل احمد: تقابل شرق و غرب» (۱۳۹۷)، مقاله پژوهشی، مجید یوسفی بهزادی و ملاحظت بابایی، قلم، شماره ۲۸. «مطالعه اندیشه‌ها و گرایش‌های بینافرهنگی مادام دو استال (از کلاسیسیسم فرانسه تا رمانتیسم آلمان)» (۱۳۹۳) همایش ادبیات تطبیقی امروز، مجموعه مقالات، مجید یوسفی بهزادی. «نگاه پسا استعماری به نفرین شدگان زمین اثر فرانتس فانون و غربزدگی اثر جلال آل احمد» (۱۳۹۶)، مقاله پژوهشی، المیرا داور و نسیم موسوی، قلم، شماره ۲۶. «سبک نوشتاری سلین و تأثیر آن بر برخی آثار آل احمد» (۱۳۹۶) مقاله پژوهشی، صدیقه شرکت مقدم و محمد زیار، پژوهش زبان و ادبیات فرانسه، شماره ۲۰. در این پژوهش که بر اساس رویکرد مطالعات تطبیقی نظریه قانون ظهور (خویش و دیگری) صورت می‌گیرد، ابتدا به بررسی تأثیر نگاه مادام دو استال به دیگری و الهام‌بخشی از ادبیات آلمان (رمانتیسم) پرداخته می‌شود و در گام بعدی، مفاهیم سلطه (غرب) و تسلیم (شرق) با رویکرد خویش و دیگری، تطبیق داده می‌شود. برای پرداختن به مباحث نظری مورد بحث این مقاله، نگارندگان با تحلیل نمونه‌هایی از هر دو اثر، تلاش می‌کنند الگویی مناسب در چارچوب نقدی اثربخش از میان قانون ظهور پی‌یر برونول مطرح سازند که تلفیق خویش و دیگری دست‌مایه تحوّل ژرف گردد: تقابل پایه و اساس هر تحوّل و نوگرایی است.

قانون ظهور

در مطالعات تطبیقی میان دو فرهنگ، دو ملت و دو جامعه نظریه قانون ظهور پی‌یر برونول Pierre Brunel در مؤلفه‌هایی مانند خویش Le Mème و دیگری L'Autre مطرح می‌شود و ارتباط میان آن‌ها این‌گونه مشخص می‌گردد: جامعه‌ای که نگاه می‌کند و جامعه‌ای که نگاه شده است. در این راستا، ژان مارک مورا Jean-Marc Maura ضمن تأیید نظریه قانون ظهور در کتاب خود با عنوان دیگرگرایی را مطالعه کنیم می‌نویسد: «اساساً هر متن درباره بیگانه از دیالکتیک خویش و دیگری نشأت می‌گیرد». (Maura, 1992: 6). بنابراین، نگاه مادام دو استال و جلال آل احمد به غیر خودی در موازنه میان ادبیات کلاسیک فرانسه و رمانتیک آلمان و تقابل شرق و غرب را می‌توان با این نوع رویکرد، مرتبط دانست.

بحث و بررسی

پژوهش حاضر می‌کوشد در گام اول، مضامین خویش و دیگری را در «از آلمان» و «غرب زدگی»، استخراج کند و ارائه دهد و سپس به تحلیل و بررسی آن‌ها بپردازد. اگر بپذیریم که تحوّل و خودباوری دغدغه

مشترک این دو نویسنده است، باید برای بررسی تطبیقی نوشتار آن‌ها در قبال دیگری از شیوه قانون ظهور که مبتنی بر تأثیرگذاری و تأثیرپذیری است، استفاده کنیم. با توجه به اهمیت موضوع و بررسی دقیق اشتراکات میان این دو نویسنده بر آن شدیم تا دیدگاه آن‌ها را نسبت به بیگانه به گونه‌ای ارزیابی کنیم که الهام‌پذیری از دیگری در شناخت واقعی خویش، متبلور گردد و کشف هویت خویش در نگاه دیگری تحقق یابد.

مادام دو استال

در ۲۲ آوریل ۱۷۶۶ از خانواده‌ای سوئیسی در فرانسه، چشم به جهان گشود. پدر مادام دو استال، وزیر دارایی لویی شانزدهم بود و یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان و سخنوران فرانسه به شمار می‌رود. مادام دو استال که به نام اصلی آنه لوئیز ژرمن دو استال، شهرت دارد کودکی خود را در محیطی پُر رفت‌وآمد و سرشار از جاه‌طلبی و روشنفکری گذراند. از جوانی در بحث‌های ادبی و فلسفی، شرکت می‌جست و توجه ادیبان و هنرمندانی را که به محفل ادبی مادرش رفت‌وآمد داشتند، جلب می‌کرد. کار نویسندگی را با نوشتن داستان‌های کوتاه آغاز کرد. ژرمن در بیست سالگی با بارون دو استال هولشتاین سفیر سوئد در دربار فرانسه که هفده سال از او بزرگ‌تر بود، ازدواج کرد و به نوبه خود، محفلی ادبی ترتیب داد که در آغاز، تنها مجمع ادیبان و روشنفکران بود و به تدریج، رنگ سیاسی به خود گرفت. مادام دو استال، پیرو سرسخت ژان ژاک روسو بود و در آثارش از اندیشه‌های او الهام می‌گرفت. از این رو، در کتاب تحلیلی خود با عنوان «از آلمان» مکتب رمانتیک آلمان را در مقابل مکتب کلاسیسیسم فرانسه قرار می‌دهد و اعتقاد دارد که منابع بومی هر سرزمین، احیاء کننده ارزش‌های فرهنگی است که تحت تأثیر تعاملات درونی به اوج می‌رسد.

جلال آل احمد

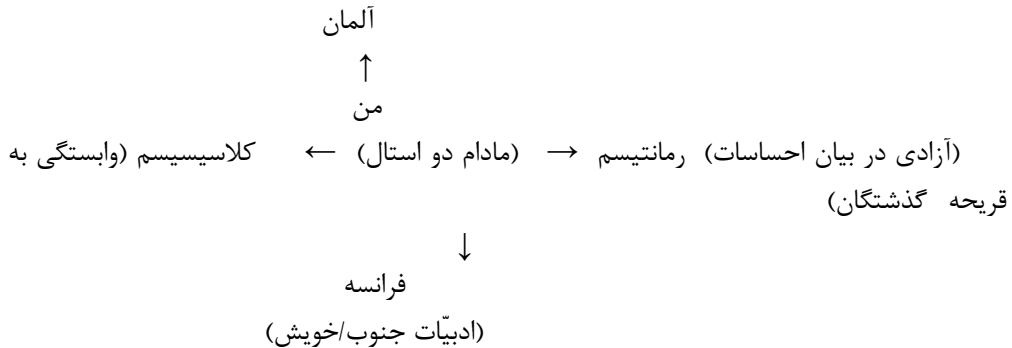
جلال آل احمد، سال ۱۳۰۲ در تهران به دنیا آمد. دوران کودکی و نوجوانی جلال در نوعی رفاه اشرافی و روحانیت گذشت. او سال ۱۳۲۱ وارد دانشسرای عالی تهران شد و در رشته زبان و ادبیات فارسی فارغ‌التحصیل گشت. نخستین مجموعه داستان خود به نام «دید و بازدید» را منتشر کرد. جلال آل احمد که تأثیری گسترده بر جریان روشنفکری دوران خود داشت، به‌جز نوشتن داستان به نگارش مقالات اجتماعی، پژوهش‌های مردم‌شناسی، سفرنامه‌ها و ترجمه‌های متعددی نیز پرداخت. وی با ترجمه آلبر کامو به جامعه ادبی و هم‌چنین با ترجمه‌هایی از آندره ژید، یونگر، اوژن یونسکو و داستایوسکی، نقش بسیار موثری در پیش‌برد ادبیات معاصر، ایفا کرد. آل احمد، ادامه دهنده راهی بود که محمد علی جمال‌زاده و صادق هدایت در ساده‌نویسی و استفاده از زبان و لحن عموم در محاورات، آغاز کرده بودند. در واقع، این نوع نوشتن و استفاده از زبان محاوره‌ای توسط جلال آل احمد به اوج رسید و گسترش یافت. کتاب غرب‌زدگی، بیانگر قضاوتی بی‌طرفانه میان غرب و شرق، به‌عنوان اثری قابل تأمل در مباحث بینا فرهنگی، همواره مورد بحث و نظر بوده است.

«از آلمان» در آزمون نظریه قانون ظهور (خلاقیت)

از دیدگاه پی‌یر برونوئل قانون ظهور در دو مفهوم کاملاً متضاد، معنا می‌شود: خویش، جامعه‌ای که نگاه می‌کند (فرانسه) و دیگری، جامعه‌ای که نگاه شده است (آلمان). بنابراین، مضامین خویش و دیگری، مدّ نظر مادام دو استال در قرابت فرهنگی-ادبی میان فرانسه و آلمان تحقق می‌یابد، زیرا وی اعتقاد دارد نگاه بینا فرهنگی، نقطه عطفی در احیای ادبیات کلاسیک فرانسه است. ضرورت چنین تقابلی در آغاز قرن نوزدهم با دیکتاتور ناپلئون، مصادف بود و مادام دو استال، علیه چنین شرایطی به مبارزه پرداخت: «ناپلئون خواسته است کلاسیسیسم دوره لویی چهاردهم را به عنوان دکتترین رسمی هنر و ادبیات در قرن نوزدهم بر نویسندگان و منتقدین تندرو، تحمیل کند. برخلاف عقیده ناپلئون، مادام دو استال، آلمان را به عنوان کانون تحول فکر و اندیشه‌های نو مدح و ستایش می‌کند». (Winock, 2010)

بر اساس این تأکید، آلمان نقش مهمی در قریحه ادبی مادام دو استال ایفا می‌کند، زیرا او در آنجا خلاقیتی مجذوب را مشاهده می‌کند: «علیه نئوکلاسیسیسم ناپلئون، علیه فلسفه مادی گرایان روشنفکر قرن هجدهم، «از آلمان» ادبیات جدیدی را نوید می‌دهد، ادبیات رمانتیسم که در ده سال آینده ظهور خواهد کرد». (همان، ۳۹۲). بنابراین، دیالکتیک خویش و دیگری در من (مادام دو استال) که هم زمان تصاویر مجذوب و ناخوشایند را در ادبیات‌های فرانسه و آلمان می‌بیند، تفاوت این گونه نمود پیدا می‌کند: «شعر شاعران کهن، بی‌احساس است و شعر شاعران مدرن انسان را به وجد می‌آورد، موضوع فقط به این خلاصه نمی‌شود که آن شعر کلاسیک است و این شعر رمانتیک، بلکه اختلاف بر سر تقلید از یکی و الهام بخشی از دیگری است». (Staël, 1968). نمودار زیر سیر تحول ایده‌های مادام دو استال نسبت به تقابل مکاتب کلاسیسیسم و رمانتیسم را به خوبی نشان می‌دهد:

(ادبیات شمال/دیگری)



در واقع انگیزه مادام دو استال برای نگارش «از آلمان»، در شناخت او از مسایل بینا فرهنگی نشأت می‌گیرد: ستایش آلمان یا نهی فرانسه؟ در این خصوص باید گفت نگارش این کتاب انتقادی فرصتی بود که نویسنده فرانسوی، آلمان و فرانسه را با یکدیگر بسنجد تا به منابع بومی ادبیات کشورش پی‌ببرد.

بنابراین، می‌توان گفت موفقیت آلمانی‌ها برای شکوفایی یک رمانتیسم تأثیرگذار در غرور ملی آن‌ها ریشه دارد: «تئوری ادبی آلمانی‌ها با دیگر کشورها متفاوت است، زیرا آن‌ها نویسندگان را مجبور به اطاعت از قوانین منسوخ گذشتگان نمی‌کنند. تئوری آنها یک تئوری خلاق و متشکل از هنرهای زیبا است.» (Staël, 1968). بدین ترتیب، قضاوت *مادام دو استال* نسبت به دیگری نه فقط او را در مباحثات بینا فرهنگی ناامید نمی‌کند، بلکه نقطه قوتی است تا به این واقعیت دست یابد که استقلال فرهنگی، عنصر مهمی برای حفظ و صیانت میهن تلقی می‌شود: «قدرت واقعی یک کشور، منابع بومی آن است و پیروی از بیگانگان تحت هر شرایطی نشانه بی‌ثباتی فرهنگی است.» (همان، ۴۲). با این حال، *مادام دو استال*، تسلیم تعصب فرهنگی نمی‌شود و به افراد هر جامعه توصیه می‌کند که استقلال خود را حفظ نمایند. در نتیجه، تحسین از دیگری مانع خویش نمی‌شود تا در چارچوب یک ادبیات ملی پیشرفت داشته باشد، زیرا گرایش به ادبیات شمال برای خویش به مثابه یک دوردست مجذوب است: «مادام دو استال از فرانسویان دعوت نمی‌کند که آلمانی‌ها را کپی کنند، بلکه می‌خواهد با کشف منابع غنی فرهنگی آلمان از نمونه‌های ادبی آن‌ها الهام بگیرند.» (Balaye, 1979). بنابراین می‌توان روایت «غرب زدگی» آل/احمد را با «از آلمان» *مادام دو استال* مرتبط دانست: «در آن سالهایی که آل احمد از غرب زدگی و وابستگی به غرب سخن می‌گفت نظریات وابستگی و مباحثه شمال-جنوب در سطحی گسترده در جهان مطرح بود.» (جمشیدی، ۱۳۹۰).

از این رهگذر، *مادام دو استال* تحت تأثیر جذبه‌های دوردست به دیگری، علاقه‌مند می‌شود و همین امر، علتی است برای الهام گرفتن از رمانتیسم آلمان، همان‌طور که سیمون بالایی در این باره می‌نویسد: «مادام دو استال، مطالعات خود را درباره آلمان به صورت منسجم به پیش می‌برد: مطالعه درباره کشور و جامعه، ادبیات تخیلی، فلسفه و اخلاق، مذهب و شور احساسات.» (همان). بدیهی است تصاویر مجذوب کننده ادبیات شمال، کنجکاو *مادام دو استال* را نسبت به خویش برانگیخته‌اند تا حدی که کلاسیسیسم را شرک پرستی و رمانتیسم را مسیحیت می‌نامد و به باور او فرانسویان باید برای رسیدن به شکوفایی اجتماعی-فرهنگی، آلمان را تحسین کنند. در اینجا برای روشن تر شدن بحث در نمودار زیر نشان می‌دهیم چگونه است که تبلور اندیشه رمانتیک *مادام دو استال* با هدف تقابل خویش و دیگری تا این حد به یکدیگر نزدیک است:

(باهم نهاد) نگرش واقعی = (برابر نهاد) دیگری # (نهاد) خویش

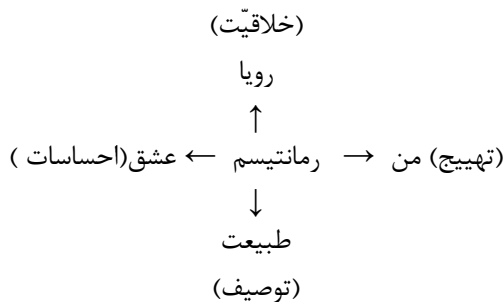
با تکیه بر چنین تحلیلی، روش تطبیقی *مادام دو استال* که به هر نگاه جستجوگر اهمیت تقابل را در دو مکتب ادبی القا می‌کند، کم‌وبیش می‌تواند برای درک دیگری و مبادلات دوجانبه مهم ارزیابی شود. در این باره فیلیپ دوروس، ارتباط میان خویش و دیگری را این‌طور می‌نویسد: «مادام دو استال با ارج نهادن به فرهنگ آلمان، کتاب *از آلمان* خود را به چاپ می‌رساند [...] برای اینکه می‌خواهد ادبیات غیربومی را برای دیگر ملت‌ها که هنوز با جهان وطنی‌اشناسایی ندارند، روشن سازد.» (Bessière et Pageaux, 1999). این بدان معنا است اگر *مادام دو استال* بر اهمیت مبادلات ادبی اصرار می‌ورزد، او فرهنگ آلمان را به مثابه منبعی الهام‌بخش برای ادبیات جنوب می‌داند. از این منظر، تئاتر و شعر برای کشف طراوت ادبیات دو عنصر اساسی‌اند و به همین دلیل است که *مادام دو استال*، تئاتر آلمان را تحسین می‌کند. میشل وی نوک در این

باره می نویسد: «مادام دو استال موفقیت‌های هنر دراماتیک آلمانی‌ها را مدّ نظر دارد و آن را با تئاتر فرانسه مقایسه می‌کند و تئاتر آلمان را آزاد و عاری از قواعد سخت دانسته و انسان را به شور و شوق عمیق فرو می‌برد». (Winock, 2010). بدیهی است که مادام دو استال از نوآوری آلمان سخن می‌گوید و دلیل آن را ادغام ژانرهای ادبی می‌داند.

در این راستا، در تصویرشناسی بیگانه، دیگری به عنوان اشاعه‌گر غیر خودی مطرح است تا جایی که من (مادام دو استال) تمایل ندارد خویش را مانند کشوری که در قوانین سنتی خود فرو رفته است، در نظر بگیرد. مادام دو استال در این باره خاطر نشان می‌کند: «آلمانی‌ها به خُلقیات شخصیت‌ها می‌پردازند و فرانسویان به شور و علایق انسانی. در خُلقیات، ابتدال و تعالی با هم هم‌زیستی دارند و این چیزی است که فرانسویان نمی‌پسندند و ژانرها را از یک‌دیگر جدا می‌کنند: تراژدی، ملودرام، کمدی... در آلمان، تئاتر واقعی از ترکیب ژانرهای ادبی نشأت می‌گیرد». (Staël, 1968).

از دیدگاه مادام دو استال تا حدّ ممکن باید قریحه را در خود تقویت کرد، زیرا آن را مانعی برای احساسات و هیجان نمی‌داند: «قریحه به تنهایی بی‌اثر است». (همان). با تکیه بر این نکته می‌توان گفت خویش باید از قضاوت همه چیز بر طبق قواعد و دستورات خودداری کند، همان‌طور که دیگری باید از خودنمایی، غرور و تصاویری که احساسات را خدشه‌دار می‌کند، بپرهیزد. بدین ترتیب، شاکله اصلی پیوند میان ادبیات آلمان و فرانسه، قریحه است. تأمل بر درک قریحه نشان می‌دهد آن‌چه درباره کلاسیسیسم گفتیم، درباره مکتب رمانتیسم صدق می‌کند.

قریحه (هنر مجذوب کردن) از یک سو در لطافت، نرمی و زیبایی تعریف می‌شود و از سوی دیگر با ظرافت، شکوه و طراوت، عجبین می‌شوند به‌طوری‌که همه آنها احساسات را به‌وجود می‌آورند. بنابراین، می‌توان مکتب رمانتیسم را این‌گونه توصیف کرد:



با در نظر گرفتن ارتباط میان قریحه و احساسات، کلاسیسیسم و رمانتیسم دارای وجوه مشترک‌اند به شرطی که آن‌ها تصویری گویا از درون انسان ارائه دهند. عنصر احساس در هر دو مکتب وجود دارد، اما آن‌چه آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد فشردگی و پراکندگی آن است یعنی در ادبیات فرانسه بیان احساسات محدود است و در ادبیات آلمان نامحدود. به‌همین دلیل، مادام دو استال تلاش می‌کند به واسطه همین پیوند مشترک به دیگری نزدیک شود. در واقع، مادام دو استال با بهره‌گیری از شگرد هم‌نهادی (سنتز) نه تنها دو مکتب را به هم نزدیک می‌کند بلکه روند الهام گرفتن از طبیعت را که یک نیاز حیاتی می‌داند،

هموار ساخته است. اگر بپذیریم که در ادبیات جنوب، منطق کلاسیک‌ها طبیعت و عناصر آن را به گونه‌ی عنصری پویا و هدف‌مند به تصویر کشیده است، بی‌دلیل نیست که بگوییم مکتب کلاسیسیسم دیگر مکاتب ادبی را به وجود آورده است: «منطق (چشم بصیرت) دارای سه عنصر اساسی احساس کردن، دیدن و دانستن است...» (Zuber, 1984). بدین ترتیب، اگر عناصر من، واقعیت و تجربه را به آنها اضافه نماییم، مکاتب رمانتسیسم، رئالیسم و ناتورالیسم به وجود می‌آیند. این ساختار بنیادین منطق که نشانه‌ی تأثیرگذاری مکتب کلاسیسیسم است موضع مادام دو استال را به اثبات می‌رساند، زیرا او اعتقاد دارد که خویش می‌تواند آشکارا پذیرای یک رمانتسیسم پُرشور باشد.

«غرب‌زدگی» و جهان غرب (تقابل خویش و دیگری)

در «غرب‌زدگی» آنچه اهمیت دارد تفسیر جلال آل‌احمد از نقش غرب در مبادلات فرهنگی-اجتماعی با شرق است که این امر می‌تواند در توده‌ی مردم نسبت به سلطه‌ی غربی‌ها بیداری ایجاد نماید. بدین ترتیب، غرب در نوشتار آل‌احمد مانند یک پدیده‌ی نوظهور ظاهر می‌شود: «شرق و غرب در نظر من دو مفهوم جغرافیایی نیست. برای یک اروپایی یا امریکایی، غرب یعنی اروپا و امریکا و شرق یعنی روسیه‌ی شوروی و چین و ممالک شرق اروپا [...] برای من دولت افریقای جنوبی هم تکه‌ای از غرب است؛ گرچه در منتهی الیه افریقا است و اغلب ممالک امریکای لاتین، جزو شرقند. گرچه آن طرف کره‌ی ارضند». (آل‌احمد، ۱۳۸۵). بر اساس این نوع نگرش، قانون ظهور پی‌یر برونوئل در «غرب‌زدگی» زمانی معنا پیدا می‌کند که غرب می‌شود «دیگری» و شرق می‌شود «من»: معرفی بیگانه بستگی به نوع نگاه دارد. از این رو، جلال آل‌احمد در مقدمه‌ی کتاب خود این‌گونه غرب را توصیف می‌کند: «غرب‌زدگی می‌گویم هم‌چون و باز‌زدگی و اگر به مذاق خوش آیند نیست بگوییم هم‌چون گرم‌زدگی یا سرمازدگی؛ اما نه. دست کم چیزی است در حدود سن‌زدگی. دیده‌اید که گندم را چه‌طور می‌پوسانند؟ از درون. پوسته‌ی سالم بر جا است، اما فقط پوست است، عین همان پوستی که از پروانه‌ای بر درختی مانده. به هر صورت، سخن از یک بیماری است. عارضه‌ای از بیرون آمده و در محیطی آماده رشد کرده». (همان). بنابراین، آل‌احمد آرزو دارد که ملت ایران در مسیر پیشرفت مستقل عمل نماید. در این خصوص، به دیدگاه مهدی مظفری اشاره‌ای می‌کنیم: «این گرایش (وضع جلال آل‌احمد) گرچه ظاهراً واقعی به‌نظر می‌رسد، ولی خیلی نمی‌تواند عقیده ایرانیان را تحت تأثیر قرار دهد» (Mozaffari, 1981) به همین دلیل است که در این دوره، «غرب‌زدگی» فقط برای هدایت خویش (شرق) که تحت سلطه‌ی دیگری (غرب) قرار داشته، نوشته شده است: «مردمی که بخشی از زندگی آن‌ها سرگرمی، غفلت و دروغ بوده، ملتی متهم هستند و از نگاه تاریخ، این مردم ضجر کشیده بیچاره‌اند. با این حال، این مردم علی‌رغم فرصت‌هایی که برای آنها فراهم بود، مرتکب هیچ گناهی نشده‌اند. لازم است بدانیم که غرب به آسانی شخص را برای گذراندن زندگی خویش به حال خود رها نمی‌کند». (Anari, 1975). بنابراین می‌توان گفت که رویکرد آل‌احمد به مقوله غرب عمدتاً رویکردی آسیب‌شناختی است، همانگونه که ابوالقاسم طاهری خاطر نشان می‌کند: «آل‌احمد با نگارش کتاب «غرب‌زدگی» به صراحت از پدیده‌ی غرب‌گرایی و غرب‌زدگی انتقاد کرده، عامل بسیاری از مشکلات جامعه‌ی ایران را غرب‌گرایی و غرب

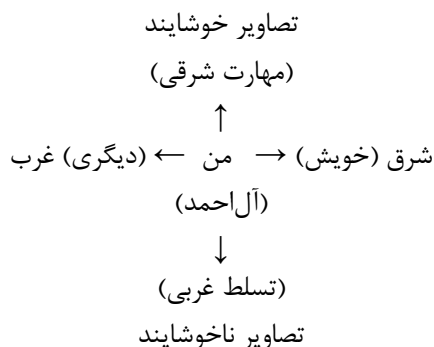
زندگی دانسته و راه چاره را نیز در قالب نظریه «بازگشت به خویشتن» مطرح ساخته است.» (طاهری، ۱۳۹۵).

در این مفهوم، سلطه غرب بر شرق منطبق بر قانون ظهور است که اساساً این اندیشه را بیان می‌کند: «غرب‌زدگی مشخصه‌ی دورانی از تاریخ ما است که به جبر بازار و اقتصاد و رفت و آمد نفت، ناچار از خریدن و مصرف کردن ماشینیم.» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۱۶). در اینجا، آل‌احمد شرق (من) را منتقد و غرب (دیگری) را منفعت طلب نشان می‌دهد، زیرا او اعتقاد دارد غرب دارای قدرت اقتصادی است که باعث گرسنگی، تبعیض و بی‌عدالتی می‌شود: «برای من غرب و شرق، نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی؛ بلکه دو مفهوم اقتصادی است. غرب، یعنی ممالک سیر؛ و شرق، یعنی ممالک گرسنه.» (همان). گرچه در جامعه ایرانی فرهنگ غرب جدید است، ولیکن حضور این فرهنگ از دیدگاه آل‌احمد، بی‌پایه نیست: «آل‌احمد، دشمن سرسخت پیروی کورکورانه از غرب، ماشین و اتومبیل است.» (Anari, 1975). از این منظر، آل‌احمد بر این باور است که غرور ملی و هویت فرهنگی دو عنصر مهم‌اند که غرب نتواند ساختارهای اجتماعی و اقتصادی خود را بر شرق تحمیل کند، زیرا تحمل کردن دیگری نشانه حقرت ملی است: «ما ملل در حال رشد سازنده‌ی ماشین نیستیم؛ اما به جبر اقتصاد و سیاست و آن مقابله دنیایی فقر و ثروت، بایست مصرف کنندگان نجیب و سربراهی باشیم برای ساخته‌های صنعت غرب.» (آل‌احمد، ۱۳۸۵). با تکیه بر این موضوع، لازم است خاطرنشان کنیم که استدلال من (آل‌احمد) با شرایط ایران، هنگامی که دیگری (غرب) طبیعت استعمارگر خود را بروز می‌دهد، پیوند می‌خورد:

«اما این که چه عللی به تحوّل صنعتی غرب انجامید، کار من نیست. غربیان خود از این مقوله حماسه‌ها گفته‌اند و داستان‌ها و ما نیز که سخت غرب‌زده بوده‌ایم، در بوق و کرنای مدارس و رادیو و انتشارات‌مان همان اباطیل غربیان را سال‌ها است تکرار می‌کنیم که رسانس و کشف قطب‌نما و فتح امریکا و گذر از دماغه‌ی امید نیک و کشف نیروی بخار و پا گذاشتن به هند و اختراع برق...» (همان).

بدیهی است به نظر آل‌احمد، این ظهور، تحت تأثیر پیشرفت‌های علمی به تدریج خود را تحمیل می‌کند و از غرب یک سرزمین درخشان می‌سازد، زیرا غرب از یک ایران متمدن به شکوفایی رسیده است: «البته بسیار به‌جا است اگر بگوییم که چون مرد غربی، با وسایل دانشگاهی و تحقیقاتی و با کتابخانه‌های پرو پیمانش، حتی در شناخت زبان یا مذهب یا ادب شرقی نیز روش علمی دارد و دست بازتر دارد و نگاه وسیع‌تر؛ و ناچار قول و رأیش بر قول و رأی خود شرقی‌ها مرجح است که نه روش علمی دارند و نه آن وسایل تحقیقاتی را و نیز شاید چون موزه‌ها و کتابخانه‌ها و دانشگاه‌های آن سر عالم، با غارت آثار و عتیقه‌ها و کتابخانه‌های این سر عالم انباشته شده است.» (همان). باید گفت این احساس برتری فرهنگی آل‌احمد نسبت به شرق نظر اکثر دیگر نویسندگان قرن بیستم است، از میان آن‌ها هنری می‌شو، موضع مخالف در قبال غرب از خود نشان می‌دهد: «بدیهی است، تمدن غربی تمامی معایب را دارد، ولیکن آن تمدن دارای جذبه‌ای است که دیگران را به‌سوی خود می‌کشاند.» (Michaux, 1967). به‌راستی نگارش «غرب‌زدگی» برگرفته از یک هجو اجتماعی-فرهنگی است که در آن حضور غرب این امکان را فراهم می‌سازد که تصاویر

خوشایند از تصاویر ناخوشایند، تمیز داده شود. در این مفهوم، قانون ظهور پل ارتباطی است میان خویش و دیگری که اثر آن در این نمودار توصیفی دیده می‌شود:



بنابراین، این چهار نقطه مشترک مفهوم قانون ظهور را مشخص می‌کنند و در دو تصویر متضاد بیان می‌شوند: اثرگذاری شرق و استیلای غرب یکدیگر را دفع می‌کنند. اگر بگوییم تصویر بیانگر درک و شناخت از بیگانه است، از این طریق می‌توانیم به عقیده برنارد فرانکو دست یابیم: «تصویر از بیگانه... نشان دهنده فرهنگ خاص بیگانه است، زیرا فرهنگ تصویری است از یک نگاه» (Franco, 2016). در نتیجه، تصویر عنصر مهمی است برای تشخیص درستی از نادرستی: خویش از دیگری دور می‌شود و دیگری به خویش نزدیک می‌شود. علاوه بر این، اگر قانون ظهور غرب را سلطه‌گر نشان دهد، شرق آن وقت برای رسیدن به منابع بومی خود ترغیب می‌شود:

«می‌خواهم بگویم، درست است که غرب در آغاز امر استعمار، فقط به صورت زلویی، خون شرق را می‌مکید که عاج بود و نفت و ابریشم و ادویه و دیگر کالاهای مادی، اما بعد کم‌کم دریافت که شرق، سوای کالاهای مادی و آنچه موزه‌ها و کارخانه‌ها را راه می‌برد، از معنویات هم کالای فراوان دارد. آنچه دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌ها را به کار می‌اندازد؛ و این چنین بود که دیدیم اساس مردم‌شناسی و اساطیرشناسی و لهجه‌شناسی و هزار فلان‌شناسی دیگر، بر اساس گردآورده‌های همین سوی عالم، در آن سو نهاده شده...» (آل احمد، ۱۳۸۵).

به عقیده جلال آل احمد، ضعف شرق از آنجا ناشی می‌شود که خواسته به بهای استقلال از فرهنگ غنی خود صیانت و نگه‌داری نماید زیرا فقدان یک اراده پلادین مانع از جهش شرق در مسیر پیشرفت شده است. این بدان معنا است که شکوفایی فرهنگی و استقلال صنعتی با عزم ملی شکل می‌گیرد و مردم ایران همیشه در این راه ضعف داشته‌اند. با این حال، به نظر داریوش شایگان درباره غربیان اشاره می‌کنیم: «آنچه که باعث عظمت غرب شده... این است که غرب همواره دست آورده‌های بزرگ خود را که حتی با دشوارترین کوشش‌ها به دست آمده است، به چالش می‌کشاند» (Shayegan, 1992). باید گفت که با به چالش کشاندن مستمر است که ایرانیان می‌توانند به هویت واقعی فرهنگ خود نایل شوند و نداشتن شتاب کافی در این زمینه، برای آن‌ها وابستگی و تفرقه در پی خواهد داشت: «واکنون در لوای این پرچم، ما شبیه به قومی از خود بیگانه‌ایم. در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعات مان و خطرناک‌تر از همه در

فرهنگ‌مان. فرنگی‌مآب، می‌پروریم و فرهنگی‌مآب، راه حل هر مشکلی را می‌جوییم» (آل‌احمد، ۱۳۸۵). با این وجود، ظهور غرب در اندیشه آل‌احمد توأم با مفهومی خاص است که در آن، پیوند میان خویش و دیگری این‌گونه مطرح می‌شود: رد کردن غرب یا پذیرفتن غرب. با این همه، خویش و دیگری مبنای تحلیلی غرب‌زدگی جلال آل‌احمد است: «مفهوم غرب‌زدگی آل‌احمد را با استفاده از مفاهیم تازه تاسیسی مانند خود و دیگری بهتر می‌توان درک کرد» (پورزکی، ۱۳۹۵). البته در همین جا ذکر این نکته ضروری است که نگاه او به غرب و تکنولوژی مخلوق آن، رابطه‌ای خصوصیت‌مدار نیست.

در این مورد جمشید اناری می‌نویسد: «اگر شرق باید از فرهنگ مادی غرب تقلید کند، باید بداند چگونه از نقد و نظر غربی بهره‌جوید» (Anari, 1975). در مفهوم وسیع‌تر، به عقیده آل‌احمد، غرب باعث می‌شود ایرانی از گذشته‌ی خود فاصله بگیرد و برای اثرگذاری فاقد فکر نقادانه باشد. به بیان دیگر، جدال میان دیگری و خویش نبردی دائمی است تا بتوانند با معیاری مناسب به تعادل برسند: اصالت هر ملت ریشه در گذشته آن دارد. این گذشته ریشه‌های خود را در ثبات و احترام به سنت‌های جامعه‌ی شرقی جست‌وجو می‌کند، در حالی که خاستگاه تمدن غربی گذرا و ناپایدار است: «به‌جای گذشته، تمدن غربی توجه خود را به سوی آینده، هدایت کرده است» (همان). با توجه به این نکات، آل‌احمد آن‌چه در فرهنگ غرب به نظر او بی‌منطق است را این‌طور بیان می‌کند: «ما همیشه به غرب، حسد برده‌ایم یا کینه ورزیده‌ایم یا با غرب به رقابت برخاسته‌ایم. به علت سرزمین‌های آباد و بندرهای شلوغ و شهرهای آرام و باران‌های مدامش» (آل‌احمد، ۱۳۸۵). در واقع، دیدگاه اصلی آل‌احمد در دیگری که وسوسه‌انگیز است و خویش که آگاه است توجیه می‌شود و در من‌منتقد آل‌احمد به تعادل می‌رسد. در این خصوص، عقیده تزوتان تودوروف را در قبال شرق یادآور می‌شویم: «نقش غرب هدایت شرق بوده و این خود نوعی حالت خشونت محسوب می‌شود» (Cit  par Bernard Franco, 2016). باید گفت که «غرب‌زدگی» نقشی راهبردی دارد برای تکمیل چنین هدف اساسی: «اختلافی نیست تنها ناشی از بعد زمان و مکان، یا از نظر کمیت سنجیدنی، یک اختلاف کیفی است» (آل‌احمد، ۱۳۸۵). بنابراین، این اندیشه هدف دارد رویکردی مضاعف میان جنبه کمی و جنبه کیفی آشکار سازد: غرب توسط اقلیت پذیرفته شده یا اکثریت؟ یقیناً استقبال از فرهنگ غرب دغدغه فکری آل‌احمد است: «اگر دریافت‌ها زیاد باشند، تأثیرپذیری نیز به همان میزان به‌صورت فردی و جمعی افزایش می‌یابد» (Chevrel, 2016). در نتیجه، قانون ظهور اثبات می‌کند که خویش و دیگری تحت تأثیر قضاوت‌های یک من‌نظاره‌گر (آل‌احمد) است، تا حدی که او در زوایای چیزها پیشروی می‌کند.

مادام دو استال و آل‌احمد: تحلیل یک همگرایی

همان‌گونه که اشاره شد، در اندیشه مادام دو استال، ادبیات کلاسیک بر ترسیم آینده‌ای مبهم اصرار دارد و تقلید و پیروی رنگ بیشتری به خود گرفته است و نگرانی حاصل از این آینده ابهام‌آمیز در «از آلمان» به‌وضوح آشکار است. بنابراین، تقابل رمانتیسم آلمان و کلاسیسیسم فرانسه از حیث مفهومی شباهت زیادی با «غرب‌زدگی» جلال آل‌احمد دارد. در قیاس با «از آلمان» مادام دو استال، بایستی اذعان کرد که لحن و زبان آل‌احمد در «غرب‌زدگی»، هشدارآمیز و پیشگویانه‌تر است: «آل‌احمد، اعتقاد داشت که این رابطه بین غرب- که منظورش البته تمام کشورهای تولیدکننده ماشین بودند- و شرق- که غرضش تمام کشورهای

مصرف کننده کالای مصنوع غرب بودند- که رابطه‌ای است دایره‌ای، بسته و شکلی است از اشکال استعمار کلاسیک...» (تبریزی، ۱۳۵۷). لذا *مادام دو استال* با تلاش خود توانست رمانتیسیم آلمان را به جامعه فرانسۀ قرن نوزدهم معرفی نماید و برتری دیگری در نگاه خویش با مضامین شرک‌گرایی، مسیحیت، ادبیات شمال و جنوب معرفی شده و بسط یافته است. در نوشتار *آل احمد*، ارتباط میان شرق و غرب با ملامت خویش به اوج خود رسیده است و دیگری در مقابل چنین موضعی در فضایی از تردید غوطه‌ور می‌شود: صنعتی شدن شرق، مدلول مستقیم روزمرگی است. می‌توان پذیرفت مصرف‌گرایی و روزمرگی نشان از تأثیر سلطۀ غرب بر شرق است که *آل احمد* با بیانی شفاف در «غرب‌زدگی» به آن پرداخته است. از این منظر، لازم است به دیدگاه بیژن عبدالکریمی اشاره کرد: «آل احمد در پی یافتن راه حلی برای درمان همه آن امور است که وی از غرب زدگی مراد می‌کند. می‌توان گفت از نظر وی، بیماری غرب زدگی، یک راه حل اساسی و بنیادین دارد و آن غلبه بر هراس از ماشین و ساخت آن یعنی در یک عبارت " نیل به قدرت تکنولوژیک" است.» (عبدالکریمی، ۱۳۸۹). این رویکرد *آل احمد* با چالش ادبیات شمال و جنوب *مادام دو استال* یک همگرایی تطبیقی را بر ما نمایان می‌سازد تا جایی که تعادل خویش و دیگری دست‌مایۀ تحولی ژرف گردد: قریحۀ *مادام دو استال* و صراحت گفتار *آل احمد* در توصیف بایدها و نبایدها به معنای درک عمیق جامعه است.

نتیجه‌گیری

در این مطالعه تطبیقی میان نگرش *مادام دو استال* و *جلال آل احمد*، درباره تأثیرپذیری و تأثیرگذاری شباهت‌هایی به چشم می‌خورد. بنابر آن چه مطرح شد، اندیشۀ بینافرهنگی نویسنده فرانسوی برای نزدیکی دو مکتب ادبی (رمانتیسیم و کلاسیسیسم) در مضامینی همچون خویش و دیگری که پایه و اساس هر رویکرد تطبیقی است، مهم تلقی می‌شود. شباهت‌ها از مشابهت در قانون ظهور *پی‌یر برونول* نشأت می‌گیرد به گونه‌ای که نگاه به دیگری شاکله اصلی نقد اجتماعی است و به عنوان یک باور فرهنگی، پیام مشترک آن‌ها می‌شود. *مادام دو استال* و *آل احمد* هر دو اصول دیالکتیک (خویش و دیگری) را پذیرفته‌اند و در چارچوب اعتقادات اجتماعی، سخن گفته‌اند و به سبب نگاه همسو به دیگری سخنان‌شان به یکدیگر بسیار نزدیک است. از این رو، یک قرن فاصلۀ زمانی بین دو نویسنده و تفاوت‌هایی که در بُعد زمان و مکان ایشان بوده است، چندان تأثیری بر نگرش کلی دو نویسنده در زمینۀ مطالعات بینافرهنگی نداشته است. افزون بر این، مشاهدات *مادام دو استال* میان ادبیات شمال و جنوب، حاکی از ظهور ادبیاتی نوین است که انگیزه او توجیه‌کننده هر رویکرد تطبیقی است. در این پژوهش همچنین کاربرد آنتی‌تز عاملی موثر بوده برای مقایسۀ جامعه‌ای که نگاه می‌کند (فرانسه) و جامعه‌ای که نگاه شده است (آلمان) به‌ویژه هنگامی که یک من‌متحرک (*مادام دو استال*) به واسطۀ قریحۀ خلاق خود به سوی دیگری جذب می‌شود. از نگاه نویسنده فرانسوی، تفاوت در یک دوردست مجذوب معنا می‌شود به طوری که آلمان اشاعه‌گر نمونه‌ای از طراوت ادبی و فرانسه نیز مانند دریافت‌کننده آن ادبیات به حساب می‌آیند. در قانون ظهور، انگیزه *آل احمد* این امکان را فراهم آورد تا تصویر غرب را از طریق سلطۀ صنعتی و تصویر شرق را در میراث فرهنگی آن

جست‌وجو‌نماییم. به بیان دیگر، قانون ظهور، ذوق و انگیزه آل‌احمد برای به چالش کشیدن غرب را در وابستگی فرهنگی مردم ایران به‌وضوح نشان داد: اطاعت و بندگی برای مصرف‌گرایی. در نتیجه، ظهور غرب در نوشتار آل‌احمد، محرک نقدی اجتماعی است که در آن خویش و دیگری بنیان یک گفتگوی آزاد را در مبادلات بین‌فرهنگی پایه‌ریزی می‌کنند. به طوری که از مقایسه این دو اثر، شباهتی نزدیک و نوعی یگانگی در افکار اجتماعی-فرهنگی مادام دو استال و آل‌احمد، دیده می‌شود.

یادداشت‌ها

۱- ترجمه از نویسندگان: تمامی نقل قول‌های برگرفته از منتقدین فرانسوی توسط نویسندگان ترجمه شده است

منابع

- آل‌احمد، جلال. (۱۳۸۵). *غرب‌زدگی*. قم: انتشارات خرم.
- تبریزی، حمید. (۱۳۵۷). *جلال آل‌احمد، مردی در کشاکش تاریخ معاصر*. تبریز: انتشارات کاوه.
- طاهری، ابوالقاسم و مرادی، علی‌جان. (۱۳۹۵). *واکنش جلال آل‌احمد در مواجهه با غرب‌زدگی و راه حل آن*. فصلنامه مطالعات سیاسی. سال نهم، شماره ۳۳.
- پورزکی، گیتی. (۱۳۹۶). *بازتفسیر مفهوم غرب‌زدگی جلال آل‌احمد در پرتو مفهوم دیالوجیستی خود و دیگری*. نشریه اندیشه سیاسی در اسلام. دوره ۳، شماره ۱۱.
- جمشیدی، محمد حسین و ایران‌نژاد، ابراهیم. (۱۳۹۰). *چالش غرب‌گرایی و بازگشت به خویش‌نشدن در اندیشه جلال آل‌احمد*. فصلنامه مطالعات ملی. دوره ۱۲، شماره ۲.
- عبدالکریمی، بیژن. (۱۳۸۹). *جلال آل‌احمد، غرب‌زدگی و ضرورت بازگشت به سنت*. *غرب‌شناسی بنیادی*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال اول، شماره ۲.

Anari, Djamchid (1975), *Le Thème de la différence chez un romancier iranien, Djallal Al-e Ahmad, thèse de doctorat, université de Montpellier III.*

Bony, Jacques (1992) *Lire le Romantisme*, Paris : Dunod.

Balaye, Simone (1979) *Madame de Staël, Lumières et liberté*, Paris : Klincksieck.

Bessière Jean & Daniel-Henri Pageaux, (1999) *Perspectives comparatistes*, Paris : Honoré Champion.

Brunel, Pierre et Yves Chevrel (1989), *Précis de littérature comparée*, Paris, PUF.

Franco, Bernard (2016) *La littérature comparée*, Paris, Armand Colin.

Michaux, Henri (1967), *Un barbare en Asie*, Paris, Gallimard.

----- (1968) *De l'Allemagne*, Tome II, Paris : Flammarion.

Moura, Jean-Marc (1992), *Lire l'Exotisme*, Paris, Dunod.

Michaux, Henri (1967), *Un barbare en Asie*, Paris, Gallimard.

Mozaffari, Mehdi (1981), *Revue juridique et politique. Indépendance et coopération*, no 4, Paris, Ediena.

Staël, Germaine de (1968) *De l'Allemagne*, Tome I, Paris : Flammarion.

Shayegan, Daryush (1992), *Les illusions de l'identité*, Paris, éditions du Félin.

Winock, Michel (2010) *Madame de Staël*, Paris : Fayard.

Zuber Roger & Micheline Guenin (1984) *Le Classicisme*, Paris : Arthaud.

COPYRIGHTS

© 2023 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: بابایاری روشتی ملاحظ، یوسفی بهزادی مجید، تطبیق خویش و دیگری در «از آلمان» اثرمادام استال و «غرب زدگی» آل احمد، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۷، شماره ۶۵، بهار ۱۴۰۱، صفحات ۲۰۶-۱۹۳.